

## حال خاورمیانه

### بررسی و نقد کتاب اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب

● دکتر احمد بیگلری

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران

#### چکیده

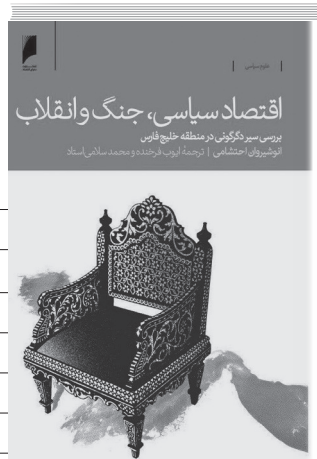
بررسی سیر تحول و دگرگونی در خلیج فارس، دغدغه پژوهشی بسیاری از صاحب‌نظران و کارشناسان مطالعات منطقه‌ای، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از ابتدای شکل‌گیری این زیرمنطقه بوده‌است. انوشیروان احتشامی در کتاب مورد بررسی، این مسئله را در پیوند با متغیرهایی چون اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب از بدو تکوین خلیج فارس به‌عنوان زیرمنطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پی گرفته‌است. دغدغه او فهم روابط قدرت و درک تحول در سیاست دولت‌ها در پرتو متغیرهای پیش‌گفته است. در نوشتار پیش‌رو، پس از معرفی اجمالی نویسنده و مرور محتوایی اثر به‌تفکیک هر فصل، نقدهایی از حیث محتوایی و شکلی ارائه شده تا برای خوانندگان درکی اجمالی از این کتاب حاصل آید.

#### کلیدواژه‌ها:

خلیج فارس، مطالعات منطقه‌ای، اقتصاد سیاسی، خلیج فارس، نظام‌های سیاسی.

#### مقدمه

مطالعات جهان عرب از جهات گوناگونی برای ما ایرانیان اهمیت دارد. اشتراکات تمدنی، تاریخی، جغرافیایی، دینی و مذهبی و در یک کلام قرابت‌های فرهنگی به‌ناگزیر سبب گردیده تقریباً با مسائل مشترکی مواجه باشیم. در این میان، حوزه خلیج فارس به‌عنوان بخشی از منطقه خاورمیانه و نیز غرب آسیا که به‌سبب برخورداری از منابع عمده نفت و گاز در اقتصاد جهانی و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای راهبردی به‌شمار



■ احتشامی، انوشیروان (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب: بررسی سیر دگرگونی در منطقه خلیج فارس، ترجمه ایوب فرخنده، محمد سلامی استاد؛ با مقدمه محسن خلیلی، تهران، دنیای اقتصاد.  
شاپک؛ ۹-۰۰-۸۵۹۱-۶۰۰-۹۷۸

فصلنامه نقد کتاب

علم‌اندیشا

سال اول، شماره ۲-۱  
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۵۲

می‌رود، قلمرویی است که ما را از این حیث هم با همسایگان عرب‌مان مرتبط می‌سازد. تاکنون چندین کتاب اعم از تألیف و ترجمه در موضوع خلیج فارس به فارسی منتشر شده که هر یک از زاویه‌ای تحلیلی به آن پرداخته‌اند. برخی از این کتب به‌صورت درس‌نامه برای تدریس در رشته علوم سیاسی با عنوان کلی خلیج فارس و مسایل آن (اسدی، ۱۳۹۴؛ الهی، ۱۳۹۳) تألیف شده و شماری نیز از منظر مطالعات منطقه‌ای (زارعی، ۱۳۹۵) و سیاست بین‌المللی (ادیب‌مقدم، ۱۳۸۸) به این موضوع پرداخته‌اند. اما کتاب مورد بررسی، دگرگونی در سیاست دولت‌های خلیج فارس را در پیوند با متغیرهای اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب مطالعه کرده‌است. در این نوشتار، پس از معرفی نویسنده و مرور تفصیلی فصول کتاب، نکاتی در نقد محتوایی آن ارائه می‌گردد. در نهایت، برخی کاستی‌های اثر یادآوری می‌شود.

### معرفی اثر و نویسنده

کتاب اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب با عنوان فرعی بررسی سیر دگرگونی در منطقه خلیج فارس به قلم دکتر انوشیروان احتشامی در سال ۲۰۱۳ به زبان انگلیسی به‌رشته تحریر درآمده و در سال ۱۳۹۷ توسط ایوب فرخنده و محمد سلامی استاد به پارسی برگردان شده‌است. انتشارات دنیای اقتصاد آن را در ۵۰۰ نسخه چاپ و روانه بازار کتاب کرده‌است. از دیگر آثار ایشان که به فارسی ترجمه شده می‌توان سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه (۱۳۸۳)، گذار از بحران جانشینی (۱۳۸۵)، و سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی (۱۳۷۸) نام برد.

احتشامی دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه اگزتر<sup>۱</sup> انگلستان است. او استاد ایرانی‌الاصل روابط بین‌الملل در دانشکده حکومت و امور بین‌الملل دانشگاه دورهام<sup>۲</sup> انگلستان و نیز مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای و اسلامی<sup>۳</sup> در آن دانشگاه است. او همچنین کارشناس حوزه بنیادگرایی است که می‌توان از آثاری چون بنیادگرایی اسلامی (۱۹۹۶)، پس از امام خمینی: جمهوری دوم ایرانی (۱۹۹۵)، از خلیج فارس تا آسیای مرکزی: بازگرانی در بازی بزرگ (۱۹۹۴)، سوریه و ایران: قدرت‌های متوسط در یک نظام منطقه‌ای نفوذپذیر (۱۹۹۷) نام برد. دیگر حوزه فعالیت پژوهشی احتشامی، سیاست خارجی خاورمیانه، خلیج فارس و ایران است. برخی از آثار اخیر وی در این حوزه عبارتند از: ایران: درمانده در گذار (۲۰۱۷)، سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه (۲۰۱۴) و کتاب حاضر که در این نوشتار به معرفی و نقد آن پرداخته شده است.

کتاب مشتمل بر مقدمه ترجمه فارسی، پیشگفتار، مقدمه، دوازده فصل در قالب چهار بخش و در نهایت یک نتیجه‌گیری است. بخش اول با عنوان «سیاست قدرت» سه فصل اول تا سوم را دربرمی‌گیرد. نویسنده در فصل اول، یعنی «ژئوپلتیک خلیج فارس» به اهمیت راهبردی این زیرمنطقه به‌عنوان بخشی از منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) پرداخته، بر این باور است که به‌سبب وجود منابع انرژی، سهم نابرابر کشورها از درآمدهای نفتی، صدور بنیادگرایی اسلامی، اشاعه ناامنی و در نتیجه اخلاف در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی، افزایش نگرانی و آسیب‌پذیری کشورهای وابسته به غرب، همواره خلیج فارس به‌خصوص از نیمه دوم قرن بیستم به‌بعد به‌مثابه یک منطقه حایل استراتژیک مدنظر بوده است (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۴۵).

احتشامی در فصل دوم با عنوان «خلیج فارس: از جنگ سرد تا عصر پس از آن» مسئله اهمیت خلیج فارس و امنیت آن را براساس ضرورت مصونیت نفت برای غرب به‌عنوان جبهه ژئوپلتیک مقاومت در برابر شوروی، از ابتدای جنگ سرد تا فروپاشی شوروی و طرح «نظم نوین جهانی» مطرح کرده و مسائل مربوط به آن را به‌شکل تفصیلی‌تر از فصل اول دنبال نموده است. در این فصل روابط کشورهای حاشیه خلیج فارس با دو ابرقدرت آمریکا و شوروی و تأثیرات آن بر مسائل منطقه بررسی شده است. به‌باور نویسنده،

1. University of Exeter
2. School of Government and International Affairs, University of Durham
3. Centre for Middle Eastern and Islamic Studies

پایان جنگ سرد سبب پدید آمدن فرایندهایی پویا برای زیرمنطقه خلیج فارس شده است. شالوده «نظم نوین جهانی» بوش بر چهار عنصر استوار بود: خلع سلاح منطقه‌ای، امنیت منطقه‌ای، توسعه اقتصادی منطقه، و تقویت روند صلح اعراب - اسرائیل. احتشامی معتقد است خلع سلاح منطقه‌ای هرگز از سوی آمریکا به عنوان یک ضرورت راهبردی پیگیری نشده و برنامه اصلی آمریکا در این زیرمنطقه، بقای استیلای خود بوده است. بدین ترتیب، پایان جنگ سرد به جهت گیری‌های هرج و مرج طلبانه در زیرنظام و تقویت فعالیت‌های منطقه‌ای جانی تازه بخشید (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۷۷).

نویسنده فصل سوم را تحت عنوان «موازنه منطقه‌ای قدرت و خلیج فارس» به مسئله توزیع نابرابر قدرت در منطقه منا و دو تأثیر عمده این موضوع بر زیرمنطقه خلیج فارس اختصاص داده است. نخست این که هیچ یک از گروه‌ها قادر نیستند به شکل انحصاری بر رشد و گسترش زیرمنطقه تسلط داشته باشند؛ در ثانی، رقابت‌ها در منطقه منا (جنگ سرد اعراب از دهه ۱۹۵۰) از بدو تشکیل نظام‌های دولتی با رشد نیروهای ضد هژمون به زیرمنطقه خلیج فارس منتقل گردیده است. در واقع وجود منابع راهبردی و وضعیت جغرافیایی خلیج فارس، تحت تأثیر فرهنگ ژئوپلیتیکی آن، این منطقه را به عرصه قدرت سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بدل ساخته است. بنابراین روابط قدرت در خاورمیانه امروز به صورت فرایندهای سیاسی و راهبردی صلح اعراب و اسرائیل، برنامه هسته‌ای ایران، ناآرامی‌های داخلی در برخی کشورها و توزیع درآمدهای نفتی، همواره دغدغه‌ای جهانی بوده، به طوری که ثبات منطقه برای تجارت و امنیت بین‌المللی بی‌نهایت اهمیت دارد (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۸۱).

به باور احتشامی، سیاست نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، شکاف‌های بزرگی را در منطقه در پی داشته که رفع آن‌ها بسیار دشوار است. در واقع خلأ قدرت ناشی از سقوط عراق و تغییر شکل عراق از یک دولت سنی به یک دولت شیعه، تضعیف بیشتر نظم عربی را به دنبال داشته و سبب شده تا القاعده به بین‌النهرین وارد شود. همچنین فضای عمل بیشتری در اختیار ایران، ترکیه و اسرائیل قرار گرفته که پیامد همه این‌ها تقویت الگوهای رفتاری آنارشیک در منطقه بوده است. به طور کلی خاورمیانه چشم‌انداز منطقه‌ای باثباتی ندارد. ماهیت رقابت‌های منطقه‌ای در آن از چند عامل متأثر است: نخست، ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر و نیز شدت خشونت در این منطقه، که در فقدان یک قدرت هژمون منطقه‌ای، آنارشی و بی‌نظمی را جایگزین همکاری کرده است. دوم، سوءظن شدید گروه بزرگی از رژیم‌های اقتدارگرای خاورمیانه که همواره صبغه ملی‌گرایانه به خود می‌دهند و

حاشیه‌های امنیتی تندی برای خود تدارک می‌بینند، سبب‌شده نیاز به نیروهای نظامی کارآمد، بدون توجه به وسعت کشور در رأس برنامه‌های ملی قرار گیرد. اما عامل سوم، به نقش گروه‌های غیردولتی در قامت کنش‌گران خشونت و ارباب در خاورمیانه مربوط می‌شود. این مسئله کشورها را به سیاست دخالت در بحران‌ها ناگزیر ساخته‌است (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۸۴).

احتشامی بخش دوم کتاب را با عنوان «اقتصاد سیاسی» در قالب فصل‌های چهارم تا ششم نگاشته‌است. وی در فصل چهارم، یعنی «نفت و اقتصاد خلیج فارس» به‌نحوه شکل‌گیری و مطرح‌شدن کشورهای نفت‌خیز و چگونگی تبدیل‌شدن آن‌ها از دولت‌های پیرامونی و حاشیه‌ای در منطقه و نظام بین‌الملل به قدرت‌های نیمه‌پیرامونی می‌پردازد. کشورهای پادشاهی خلیج فارس توانسته‌اند با استفاده از ابزار نفت در کوتاه‌مدت به دولت‌شهرهای مدرن با اقتصادهای ملی اغواکننده تبدیل شوند. درواقع این دولت‌ها متأثر از الگوهای مصرفی انرژی در جهان صنعتی در نتیجه رشد صادرات نفت رشد کردند. از نیمه دوم قرن بیستم تغییر منبع انرژی اروپای غربی از زغال سنگ به نفت و نیز نیازهای نفتی ژاپن، به‌ویژه پس از آن‌که نفت به‌عنوان یک دارایی ملی مطرح شد و از انحصار شرکت‌های استخراج‌کننده خارجی بیرون آمد، سرمایه‌مازاد دولتی برای توسعه را فراهم آورد. از سوی دیگر، سیستم‌های اقتصادی ضعیف این کشورها با تزریق درآمدهای بالای نفتی با مسائل و دشواری‌هایی مواجه گردید. این درآمدهای بالا پروژه‌های پرهزینه‌ای را در زیرمنطقه به‌دنبال داشت که به‌شکلی ناهمگون در کنار پروژه‌های ارزشمند دولتی قرار داشت. بدین ترتیب در کنار خیزش کشورهای نفتی، بخش دولتی در زیرمنطقه خلیج فارس گسترش یافت به‌طوری‌که استخدام در دستگاه دولتی به‌عنوان یک گزینه مزیت‌دار برای هزاران شهروند به‌شمار آمد. پیامد این مسائل، رشد دولت رانتی بود. بنابراین، درآمدهای نفتی از منظر اقتصاد سیاسی دو پیامد مهم برای کشورهای نفتی داشت: نخست، تقویت قدرت کنترل کشور بر اقتصاد ملی؛ دوم، تسهیل رانتی کردن این جوامع، که در موارد زیادی به یک نظام رفاه اجتماعی پیچیده منجر گردیده‌است. از سوی دیگر، از آن‌جاکه درآمد نفتی، منبع اصلی مالی برای سرمایه‌گذاری در کشورهای خلیج فارس بوده، نوسانات قیمت نفت اثری مستقیم بر ثبات مالی این کشورها داشته‌است (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۱۲۰).

نویسنده در فصل پنجم با عنوان «جهانی‌شدن خلیج فارس» به‌نحوه جهانی‌شدن متمایز کشورهای نفتی این زیرمنطقه می‌پردازد. وی بر

این باور است که دهه ۱۹۷۰ آغازی بود برای فراملی شدن نظام‌ها و تکنیک‌های تولید. برخلاف کشورهای مسلمان جنوب شرقی آسیا، فرهنگ و مذهب در اقتصاد سیاسی خاورمیانه با تلقی جهانی شدن به‌عنوان نوع جدیدی از استعمارنو گرفتارهای ایدئولوژیک بسیاری در برابر یکپارچه‌شدن منطقه با نظم سرمایه‌داری پدید آورده‌اند. به‌مرور صادرات نفت به‌عنوان کالای استراتژیک خلیج فارس به اقصی نقاط جهان، سبب پدیدآمدن پیوندهای بلندمدت و نیرومندی میان کشورهای زیرمنطقه خلیج فارس با مابقی جهان گردیده‌است. منظور نویسنده از جهانی‌شدن قلمروزدایی از فرایندهای اقتصادی است که در عمل حتی اقتصاد خرد ملی و فعالیت‌های جزئی را دربرمی‌گیرد. این فرایند غیرعادلانه و متمایز ممکن است باعث تسریع در فروپاشی گردد. جهانی‌شدن از نظر جغرافیایی خود را در تقسیم‌بندی غیرعادلانه شمال - جنوب خلیج فارس نشان می‌دهد (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۱۲۹).

نویسنده در فصل ششم مسئله «آسیایی‌شدن خلیج فارس» را در قالب مسئله انرژی، تجارت و سرمایه‌گذاری، انتقال پول و نیروی کار، همکاری‌های نظامی و مبادلات فرهنگی بررسی نموده‌است. به‌باور وی، پنج محور پیش‌گفته، سبب پدیدآمدن یک حلقه ارتباطی شده که آسیایی‌شدن خلیج فارس را به‌پیش می‌راند (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۱۹۴). از منظر نویسنده، قرن ۲۱ برای خلیج فارس بسیار متفاوت‌تر از قرن ۲۰ است که در آن غلبه با رویکرد اروپایی - آمریکایی بود. در واقع، ظهور آسیا فرصت‌ها و چالش‌هایی را برای خاورمیانه به‌همراه خواهد داشت. پرسش اصلی این است که قدرت‌های آسیایی چگونه خواهند توانست زیر سایه امنیت غربی در بخش وسیعی از زیرمنطقه، منافع اقتصادی خود را مدیریت نمایند؟ احتشامی معتقد است روند آسیایی‌گرایی فعلی را باید با توجه به تغییر گسترده روابط جهانی و تغییر موازنه قدرت در میان اقیانوس اطلس و آسیا بررسی نمود. بنابراین آسیایی‌شدن به‌معنای ظهور سریع رابطه کاملاً آسیایی که در آن غرب آسیا، شرق و جنوب شرقی آن، هسته یک جامعه جدید پان‌آسیایی را تشکیل دهند، خواهد بود. این تحول از یک‌سو، از مسئله انرژی سرچشمه می‌گیرد؛ از سوی دیگر، آسیا به‌عنوان قطب اقتصاد جهانی معرفی می‌شود. به‌جز ژاپن که از دوران پس از جنگ جهانی دوم تاکنون نیاز فزاینده به انرژی منطقه داشته، و نیز کشورهای معروف به چهار ببر آسیا، اکنون چین و هند هم به منابع انرژی منطقه نیاز دارند (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۱۶۷).

احتشامی در بخش سوم طی سه فصل به بررسی «نظام‌ها و فرایندها» در زیرمنطقه پرداخته‌است. فصل هفتم «تغییر رژیم و انقلاب در خلیج فارس» عهده‌دار بررسی دو انقلاب در عراق (۱۹۵۸) و ایران (۱۹۷۹) و نیز تغییر رژیم عراق متعاقب حمله آمریکا در ۲۰۰۳ است. دو انقلاب پیش‌گفته که به تغییر رژیم‌های پادشاهی در آن‌ها منجر گردید، و نیز رقابت این دو کشور متعاقب انقلاب، تهدیدی برای پادشاهی‌های سنتی عرب خلیج فارس به حساب می‌آمد. در واقع، عراق و ایران پیش از انقلاب، از متحدان نزدیک غرب (بریتانیا و آمریکا) بودند که در پی انقلاب، ساختار امنیتی غرب در خلیج فارس را متحول ساختند. پادشاهی‌های نفتی که از قبل، درگیر مهار و کنترل نهضت‌های ناسیونالیست عرب بودند، پس از انقلاب عراق و پیوستن آن به جرگه اتحاد مصری سوریه، به حس ناامنی بیشتر دچار شدند. همچنین انقلاب عراق و نقش آن در تولید بی‌نظمی و تشویق نیروهای گریز از مرکز، مستقیماً روابط پرتنش عراق و ایران را متأثر ساخت. پس از کودتای حزب بعث، تندروی‌های عراق ادامه یافت تا این‌که با انقلاب ایران در ۱۹۷۹، نقطه عطفی در سیاست زیرمنطقه پدید آمد. عراق از یک کشور الحاق‌گرا به کشوری حامی وضع موجود تبدیل شد و برای برخورداری از فناوری‌های غرب، سیاست خارجی خود را تعدیل نمود. در واقع، انقلاب ایران، سبب تسریع‌بخشیدن به روند سازش عراق با پادشاهی‌های عرب طرفدار غرب گردید. بدین ترتیب، ظرف مدت کوتاهی عراق خود را در نقش مدافع جهان عرب در برابر شیعیان انقلابی ایران به‌نمایش گذارد (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۲۱۲).

نویسنده در فصل هشتم با عنوان «تغییر سیاسی در پادشاهی‌های نفتی خلیج فارس» فرایندهای سیاسی در کشورهای پادشاهی زیرمنطقه را پی‌گیری می‌نماید. به‌باور نویسنده، به‌رغم شباهت پادشاهی‌های خلیج فارس، نمی‌توان آن‌ها را در یک گروه متجانس قرار داد. باین‌حال، در حوزه اصلاحات و ضرورت تغییرات سیاسی، همه این کشورها به پیگیری مدیریت‌شده سیاسی تغییرات پایبند هستند. در واقع، در سایه دلارهای نفتی، پادشاهی‌ها توانسته‌اند ساختار دولتی مقاوم و بوروکراسی پیچیده‌ای پدیدآورند که به آن‌ها فرصت کشورداری و مدیریت تغییرات را داده‌است. البته نخبگان حاکم در این کشورها بارها تحت تأثیر فشارهای ژئوپلیتیک گرایشاتی به اصلاحات از خود بروز داده‌اند، اما ساختار دولتی این اصلاحات از بالا به پایین و در چارچوب مصلحت همین نخبگان بوده‌است. هر یک از این کشورها طی یک دوره بیست‌ساله، از دهه ۱۹۹۰ تاکنون گونه‌های متفاوتی از اصلاحات را آزموده و اجرا کرده‌است.

احتشامی در فصل نهم با عنوان «میانه مرز و سرحد» نسبت اسلام با مسائل سیاسی در زیرمنطقه بررسی شده است. به باور احتشامی، دین هویتی بسیار بااهمیت برای مسلمانان به شمار می‌رود که در مجموعه امنیتی خلیج فارس نادیده گرفته شده است و به آسانی نمی‌تواند با برنامه‌های دولت‌محور امنیت منطقه‌ای همنشین گردد. در واقع، با وجود این که دولت‌ها می‌توانند از دین هم‌چون یک ابزار بهره‌برداری نمایند، اما به دلیل خصلت فرامنطقه‌ای بودن، دین می‌تواند چالشی برای روایت‌های دولت‌محور قلمداد گردد. به نظر نویسنده، نباید اسلام را در تحلیل‌ها مؤلفه‌ای یکسان در نظر گرفت؛ زیرا روایت‌های گوناگونی از اسلام وجود دارد که هویت‌های منطقه‌ای منحصر به فردی را نشان می‌دهد. از این رو محورهای رقابت در زیرمنطقه، علاوه بر هویت‌های ملی، هویت‌های اعتقادی را هم در برمی‌گیرد. همین مسئله سبب پدید آمدن چهار جریان ژئوکالچری اسلام‌گرا از دهه ۱۹۷۰ در منطقه بوده است. جریان‌های ناشی از جهاد افغان که نگرانی‌های امنیتی برای ایران در پی داشته است. به خصوص از دهه ۱۹۹۰ افغانستان به مثابه خط مرزی ایدئولوژیک برای تهران و ریاض دیده شده است. جهاد افغانستان سبب رواج افراط‌گرایی در کشورهای عرب خلیج فارس بوده است. گروه دوم، جریان‌های تحت حمایت انقلاب ایران هستند. در واقع افزودن مذهب به چشم‌انداز ملی‌گرایانه به وسیله جمهوری اسلامی، جغرافیای فرهنگی را هم به موقعیت ژئوپلتیک ایران اضافه نمود. احتشامی معتقد است حتی مسئله فلسطین تا انقلاب ایران، یک نشانه در گفتمان پان‌عربی بود که با این انقلاب در درون گفتمان اسلامی قرار گرفت. دسته سوم، جریان‌های سلفی تحت حمایت مالی سعودی هستند که در تضادی آشکار با جریان‌های شیعی و خصوصاً جریان سوم قرار دارند. نویسنده بر آن است که اکنون به جای ایدئولوژی، این جغرافیای فرهنگی است که ماهیت تنش‌ها میان ایران و عربستان سعودی را نشان می‌دهد. همین امر سبب شده تا اهل تسنن پس از طرح مقوله «هلال شیعی»، در پس هر اقدام حزب‌الله لبنان و پیروزی عراق بر القاعده، توطئه‌ای ایرانی ببینند. در نهایت جریان‌های شیعه‌گرا در عراق است که از لحاظ سیاسی، اخلاقی و مذهبی با شیعیان ایران تفاوت چشمگیری دارند. در این جریان‌ها، علما به شدت از سیاست پرهیز دارند.

به باور احتشامی، نوع خوانش‌های متفاوت و گاه متضاد از اسلام در منطقه که در هم‌نشینی با دیگر مؤلفه‌های تقابلی آفرین در روابط کشورها



قرار گرفته، سبب شده تا جغرافیای فرهنگی به درونمایه‌های تغییر در خلیج فارس اضافه گردد. مسائلی که به خصوص در عراق در ارتباط با فرقه‌گرایی در دولت مطرح شده و حمایت روحانیون شیعه عراق از سیاست‌زدایی شیعی را مشاهده می‌کنیم، سبب شده قدرت سیاسی در این کشور سکولار باقی بماند. باین حال، عراق جدید به‌عنوان تنها دولت شیعه عرب، در کنار ایران از سایر شیعیان در منطقه مثل شیعیان بحرین و سوریه با شور و حرارت دفاع می‌نماید. در پایان احتشامی به نتیجه‌گیری درستی می‌رسد؛ وی معتقد است با این تفاسیل، نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون به دلیل یکسان‌نگاری جهان اسلام از یک ساده‌نگاری و فروکاهش رنج می‌برد.

احتشامی در بخش چهارم با عنوان «تبرد» مسئله «تأثیر کشمکش میان دولت‌ها بر روابط در خلیج فارس»، «نقش قدرت‌های خارجی در روابط امنیتی خلیج فارس» و «امنیت و روندهای تسلیحاتی» را در قالب سه فصل نهایی دهم، یازدهم و دوازدهم واکاوی کرده است.

### بررسی و نقد شکلی اثر

از حیث شکلی کتاب با اندک کاستی‌هایی مواجه است. اغلاط املائی در کتاب در چندین صفحه وجود دارد. به‌عنوان نمونه در صفحه ۱۱۸ «اقتصادی»، صفحه ۲۰۳ «مسول» و... همچنین در کلماتی که از همزه با پایه الف تشکیل شده‌اند، همزه به صورت الف آورده شده است؛ به‌عنوان مثال «تأثیر» به صورت «تائیر» و ...

ترجمه کتاب به‌طور کلی قابل قبول است. باین حال در برخی معادل‌ها ابهامات و کاستی‌هایی وجود دارد. به‌عنوان نمونه، در صفحه ۲۱۰ واژه «الحاق‌گرا» به‌عنوان معادلی برای «irredentist» هرچند نادرست نیست اما ابهام دارد. به‌نظر می‌رسد «انضمام‌طلب» معادل رساتری باشد. در صفحه ۲۵۰ واژه «سیاست‌زدگی» به‌عنوان معادلی برای «depoliticized» به‌کار برده شده که درست نیست. معادل صحیح «سیاست‌زدایی» است. همچنین، فارسی‌نویسی کار در مواردی اندک ایراد دارد؛ مثلاً در صفحه ۲۴۵، سطر سوم واژه «می‌بخشاند» صحیح نیست.

در نهایت این که کتاب فاقد یک نمایه تخصصی است. از آن جاکه این کتاب یک اثر تخصصی و پژوهشی با حجم نسبتاً بالا به‌شمار می‌رود، افزودن نمایه اصلاحات و اعلام می‌تواند به ارزش پژوهشی آن بیفزاید.

## بررسی و نقد محتوایی اثر

همان‌طور که از ادبیات نویسنده کتاب روشن می‌گردد، وی از حیث روش‌شناختی متأثر از رویکرد واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است. البته نه واقع‌گرایی به‌شکل کلاسیک آن، بلکه به‌نظر می‌رسد واقع‌گرایی ساختاری یا نوواقع‌گرایی در تحلیل احتشامی با اندک تعدیل‌هایی حضور دارد. منطقاً ایراداتی که به این رویکرد وارد شده را می‌توان تاحدی بر نویسنده کتاب هم وارد دانست. در این رویکرد، ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان سطح تحلیل انتخاب می‌گردد و مسئله توزیع قدرت در آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. عدم تمرکز در ساختار آنارشیستی دولت‌ها، شکل اصلی روابط بین‌الملل است. بنابراین علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، قوانین اساسی و افراد در دولت‌های مختلف، آن‌ها در کارکردهای اصلی با هم شباهت دارند. آنچه سبب تمایز دولت‌ها در نظام بین‌الملل می‌گردد، از توانایی‌های آن‌ها ناشی می‌گردد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۲). مفروضات رویکرد واقع‌گرایانه نویسنده کاملاً مشهود است. از این منظر، به‌دلیل خصلت آنارشیستی نظام بین‌الملل، دولت‌ها از خود محافظت می‌کنند و کسی غیر از خودشان امنیت آن‌ها را تأمین نمی‌کند. از این‌رو هر یک از آن‌ها برای خود ارتش درست می‌کنند و می‌کوشند از طریق گسترش آن، دشمنان بالقوه خود را مهار نمایند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳، ص. ۱۶۴). پیش‌فرض انسان‌شناختی بدبینانه این تحلیل کاملاً آشکار است. همه نظریه‌های سیاسی را می‌توان براساس نوع نگاه آن‌ها به سرشت بشر دسته‌بندی نمود. نظریه‌های سیاسی واقع‌گرا نسبت به انسان بدبین هستند؛ یعنی انسان را موجودی قلمداد می‌کنند که بسیار «خطرناک» و پرتحرک است (فورسیت، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۲). اساساً از این زاویه دید، عداوت عنصری ذاتی در زندگی انسانی بوده و جنگ ذاتی جامعه انسانی و تداوم سیاست است.

اساساً غلبه رویکرد واقع‌گرایانه نویسنده را در فصول گوناگون کتاب به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. اهمیتی که نویسنده به مقوله امنیت داده و تأثیر مؤلفه‌هایی نظیر جنگ و انقلاب بر آن را در یک نظام منطقه‌ای و بین‌المللی واکاوی می‌نماید، بیانگر نگاه رئالیستی او است. در رویکردهای واقع‌گرایانه، امر سیاسی، خود از اصالت برخوردار است و نباید آن را دنباله مسائل اقتصادی و یا اخلاقی در نظر گرفت. با این وجود، اهمیت اقتصاد و اقتصاد سیاسی در نگاه‌های تکامل یافته‌تر در درون پارادایم واقع‌گرا امری مقبول است. نویسنده بخش چهارم کتاب را به مقوله اقتصاد سیاسی

اختصاص داده و با تأکید بر اهمیت آن، تعدیل‌هایی در رویکرد واقع‌گرایانه خود انجام می‌دهد. با وجودی که به اذعان وی، جهانی‌شدن حلال مشکلات منطقه نیست و بلکه می‌تواند در مواردی به تشدید آن‌ها بینجامد، اما نوعی نگاه محافظه‌گرایانه که برخاسته از رویکرد واقع‌گرایانه او است، در قبال پدیده جهانی‌شدن دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه از آن‌جا که غلبه سیاست بین‌الملل تاکنون با نگاه‌های غربی بوده، نویسنده به مسائلی چون موضوع هسته‌ای ایران به‌عنوان یک بحران و چالش برای امنیت و نظم بین‌المللی و منطقه‌ای نظر می‌کند.

فصل نهم از نقاط قوت کتاب حاضر به‌شمار می‌رود که در آن به‌خوبی بر روایت‌های متفاوت و گاه متضاد از اسلام در کشورهای مختلف منطقه به‌عنوان مؤلفه‌ای اثرگذار و هویت‌ساز تأکید شده‌است. نویسنده به‌درستی تأثیرات این خوانش‌های متفاوت در نسبت با امنیت منطقه را طرح نموده و از افتادن در دام یکسان‌انگاری و تقلیل‌پرهیز داده‌است، اما متأسفانه خود در جاهایی به دام افتاده‌است. در واقع، وی با فروکاستن جریان‌های شیعی عراق به گرایشات سکولار در مقابل جریان شیعی ایران، این خطا را مرتکب شده‌است.

## منابع

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب، ترجمه ایوب فرخنده و محمد سلامی‌استاد، تهران: دنیای اقتصاد.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸). سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۵۸). گذار از بحران جانشینی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: قومس.
- ادیب‌مقدم، آرشین (۱۳۸۸). سیاست بین‌المللی در خلیج فارس، ترجمه داود غریباق‌زندی، تهران: شیرازه
- اسدی، بیژن (۱۳۹۴). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.
- الهی، همایون (۱۳۹۳). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: قومس.
- جکسون، رابرت، سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳). درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی، تهران: میزان.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۶). مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، تهران: دانشگاه تهران.
- فورسیت، موری و موریس کینز ساپر (۱۳۸۰). نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

هینه‌بوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۸۳). سیاست خارجی کشورهای

خاورمیانه، ترجمه علی گل‌محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

[http://www.ecssr.com/ECSSR/print/prf.jsp?lang=en&prfId=/Profile/Profiles\\_0505.xml](http://www.ecssr.com/ECSSR/print/prf.jsp?lang=en&prfId=/Profile/Profiles_0505.xml)

<https://www.dur.ac.uk/sgia/staff/profile/?id=488>

فصلنامه نقدکتاب

**علم‌اندیشا**

سال اول، شماره ۱-۲  
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۶۲